

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فصلان سیاسی درباره‌ی مقدرات برجام انور میر ستاری

بد نیست که، پیش از پاسخ به پرسش‌های شما، به شرایط ایران و منطقه در دوران پیش از امضای قرارداد برجام، نظری گذرا بیان‌داریم.

در این دوران، ایران در حال ساختن بمب اتم است و احمدی نژاد با گنج‌های هنگفت و بادآورده نفتی نمی‌داند چه کار کند. ایران در سوریه، عراق، یمن، افغانستان... قدر قدرتی و یکه تازی کرده و به همه جا تروریست صادر می‌کند و به جنگ فلسطین و اسرائیل دامن می‌زند و مستقیماً سلاح می‌فرستد و پاسداران ایرانی و مزدوران بی‌نوی افغانی در منطقه می‌جنگند و کشته می‌شوند. در هر فرصتی در عراق به کمپ‌های مجاهدین، چه اشرف و چه لیبرتی، حمله کرده و کشتار می‌کند.

اسرائیل تهدید به نابودی می‌شود و با عربستان سعودی بر سر قدرت در خاورمیانه شاخ به شاخ می‌شود.

ایران به دنبال غنی‌سازی اورانیوم و ساخت نیروگاه هسته‌ای است.

اوباما به مردم آمریکا قول داده بود که پس از رسیدن به ریاست جمهوری، سربازان خود را از عراق و افغانستان، بیرون خواهد کشید. او به دنبال جنگ تازه‌ای نیست، اما هرگز هم نمی‌خواهد که ایران صاحب بمب اتم و انرژی هسته‌ای شود. هر چه به ایران گفته می‌شود که دست از این کار خود بردارد، بیشتر لجاجت کرده و با شعار «انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست» به پیش می‌تازد و همه کشورهای همسایه و ابرقدرت‌ها را می‌ترساند و در منطقه نا امنی تولید می‌کند.

آمریکا بین حمله نظامی و تحریم، راه دوم را بر می‌گزیند. اروپا به خاطر منافع خودش، تلاش می‌کند که آمریکا را به گفتگو با ایران وادارد. اما در این مذاکرات، ایران به خیال خود، زمان می‌خرد و وقت کشی می‌کند تا هر چه زودتر به انرژی هسته‌ای دست یابد.

بالاخره آمریکا، شورای امنیت سازمان ملل را هم راضی می‌کند تا جامعه جهانی به طور یکپارچه، ایران را تحریم کند. در ابتدای تحریم، احمدی نژاد نادان، آن را به سخره می‌گیرد و می‌گوید این مصوبات شورای امنیت کاغذ پاره‌هایی بیش نیستند و هیچ تأثیری سیاسی و اقتصادی بر ایران ندارند.

در همان دوران احمدی نژاد، تحریم‌ها به زودی اثرات مخرب خود را بر اقتصاد ایران گذاشتند و ایران کاملاً منزوی و صندوق دولت خالی شد. خامنه‌ای نماینده ویژه خود را به امان فرستاد تا به طور پنهانی با نماینده آمریکا مذاکره کرده و تمام شرایط آمریکا را بپذیرد. از آن تاریخ به بعد مذاکرات ۵+۱ با جدیت از سر گرفته شد. دولت و حکومت ایران چنان وانمود کردند که پیروزی با رژیم ایران بود. خامنه‌ای نرمش قهرمانانه کرد که اثرش کمتر از جام زهر خمینی نبود. این پیروزی دروغین بنام حسن روحانی ثبت شد. از این راه توانستند، مردم را بار دیگر گول زده و بازار صندوق‌های آرا را گرم نگاه دارند و روحانی را برگرده مردم سوار کنند.

خبرنگارانی که در هنگام امضای توافقنامه در سوئیس بودند، می‌گفتند که این قرار داد ننگین تر و سیاه تر از ترکمانچای است. با توجه به اینکه ایران میلیاردها آرو برای برنامه هسته‌ای خود هزینه کرده بود، مجبور شد آن را متوقف کند، سانتریفوژها را از بین ببرد، اورانیوم غنی شده را به قیمت ناچیزی به روسیه بفروشد، دست از مداخلات نظامی در منطقه، به ویژه علیه اسرائیل بردارد و دروازه‌های کشور را به روی سرمایه‌های جهانی باز کند و معادن کشور را در اختیار دول پیروز قرار دهد. قرار شد آمریکا نیز بخشی از پول‌های ایران را که سال‌ها است در آمریکا بلوکه هستند، آزاد کند.

در اینجا چند نکته را باید در باره مخالفان رژیم در خارج از کشور گفت.

سلطنت طلبان، مجاهدین و بخشی از نیروهای محلی، خواهان مداخله نظامی آمریکا بودند و بدین خاطر از اوباما دلخور شدند. بخش بزرگ نیروهای چپ هم از آن طرف آویزان شده بودند و تبلیغ می‌کردند که تحریم نادرست است و فشار آن بر دوش توده‌ها است و کودکان شیر و دارو نخواهند داشت. البته این دو رقم کالا تحریم نبودند. کم‌دی این داستان هنگامی است که تحریم‌ها رژیم را به زانو در می‌آورد و قرار داد ننگین برجام را امضا می‌کند و همین نیروهای اصلاح طلب خارج نشین بی آنکه به روی مبارک خود بیاورند، از تحریم استقبال کرده و

می‌گویند تحریم ها دست آورد مثبت برجام را در پی داشت. آنان به خامنه ای فشار می آوردند تا هر چه زودتر برجام را امضا کند. اکنون به پرسشهای شما می پردازم.

۱- با توجه به شرایط سال های قبل از برجام مانند تحریم های بین المللی و خطر جدی جنگ، آیا برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) قرارداد مثبتی برای کشور ما بود، و یا فقط باعث بقای جمهوری اسلامی شد؟

برجام برای ملت ایران یک دستاورد مهم داشت و آن هم تعطیلی برنامه های هسته ای بود که با منافع ملی ما تضاد داشت. ما به چنین انرژی نیازی نداشتیم و سلامتی جامعه در معرض خطر امواج رادیو اکتیو و سرطان بود. در این زمینه خواست ملی ما با خواست کشورهای بزرگ هم سو شده بود. آنان از لحاظ سیاسی - نظامی و سوق الجیشی نمی خواستند که ایران بمب اتم داشته باشد و آن را تهدیدی علیه منافع خود می دیدند.

به نظرم اولاً سیاست دولت های ۵+۱ سرنگونی رژیم نبود و آنان به فکر منافع خود بودند و به دنبال آلترناتیوسازی نبودند. برای سرنگونی جمهوری اسلامی، نباید به تحریم ها و حتی جنگ مستقیم غرب دلخوش کرد. آنان می خواهند رژیم را ضعیف کنند تا امتیاز بیشتری بگیرند.

۲- در صورتی که ایران به تعهداتش بر مبنای این توافق ادامه دهد و دیگر طرف های برجام مانند چین، روسیه و اروپا به آن پایبند بمانند، برجام می تواند بدون حضور آمریکا ادامه داشته باشد؟

اگر به شکل آری یا نه پاسخ دهیم، نه.

در هر جنگ و حرکتی که آمریکا و دیگر کشورهای حق و تو راه می اندازند، معمولاً بیشترین هزینه ها را آمریکا می کند و پس از پیروزی، بیشترین و بزرگترین لقمه از آن آمریکا است. نگاه کنید به جنگ های یوگسلاوی، عراق، افغانستان، لیبی...

این بار آمریکا نادیده گرفته شد و فرانسه، انگلیس، آلمان، ایتالیا، روسیه و چین، بیشترین قراردادهای را بستند و به غیر از قرار داد بوئینگ ها، سر آمریکا بی کلاه ماند.

برای همین بود که سرمایه داران آمریکایی به وسیله ترامپ، میز

مذاکره را واژگون کرده و آرامش اروپائیان را بر هم زدند.

روشن است که بدون موافقت آمریکا و شرکت های نفتی آمریکا، هیچ قرار دادی نمی‌تواند صورت گیرد. باید دم ارباب بزرگ را دید. ارباب بزرگ مانند گله ای از گرازها عمل می‌کند و در چند روز کشتزار را به ویرانه تبدیل می‌کند.

ایران مجبور خواهد شد، مستقیماً وارد مذاکره با آمریکا شود. در این مذاکرات در موضع ضعف قرار خواهد گرفت و شاهد قراردادهایی از نوع دریای خزر خواهیم بود.

۳- با توجه به قدرت و امکانات گسترده آمریکا برای تحریم ایران و تحت فشار قراردادن کشورهای دیگری که با ایران مناسبات اقتصادی دارند، خروج آمریکا از برجام چه پیامدهایی برای مردم ایران و برای جمهوری اسلامی به همراه خواهد داشت؟

تحریم ها مدتی است که شروع شده‌اند و یکی از اثرات آن، بالا رفتن قیمت نجومی اموال، ثروت ملی و پول‌های مردم ارزش خود را از دست داده‌اند و مردم قدرت خرید ندارند. مردم ایران قربانی سیاست‌های نادرست رژیم خودی هستند و از سوی آنان به گروگان گرفته شده‌اند. به هر حال یا آمریکا گلوی رژیم را فشار خواهد داد و او را به تسلیم وا خواهد داشت. یا جانشینی از مجاهدین و سلطنت طلبان و چپ‌های بریده، مانند کرزای و چلبی درست خواهد کرد یا ملت ایران در یک فرصت مناسب و در یک چنبره سیاسی، یک خم رژیم را به دو خم تبدیل کرده و آن را ضربه فنی خواهد کرد و دیگر چیزی بنام جمهوری اسلامی وجود نخواهد داشت.

ایران داشت برای شرکت هایی مانند توتال و رنو و سیتروئن... بهشت برین می‌شد، اما آمریکائیان خواب فرانسویان را پراندند. توتال قرار داد بیسابقه در قوانین بین المللی، ۵۱ به ۴۹ بسته بود که از ۴۹ درصد سهم ایران، ۳۳ درصد آن به چین تعلق داشت و ایران ۱۶ درصد سهم داشت که از زمان داری و قاجار هم بدتر بود.

کشورهای جهان، بدون رضایت ارباب جهان نمی‌توانند کاری بکنند. سودهایی که شرکت ها در آمریکا و کشورهای دیگر دارند، چندین برابر معاملات آنها با ایران است. آنها هم مجبورند و هم منافعشان ایجاب می‌کند که دنباله رو آمریکا باشند.

۴- آیا ملغا شدن برنامه برجام باعث سقوط و یا تسریع سقوط نظام

جمهوری اسلامی خواهد شد؟

امروز دیگر برجای وجود ندارد و کسی از آن سخن نمی گوید. امروز سخن از تحریم های دو مرحله ای غرب به فرماندهی ترامپ است. او می خواهد ایران را مانند کره شمالی به زانو نشاند تا خواست های خود را به آوندها دیکته کند. برنامه آمریکا سرنگونی رژیم کنونی و تعیین جانشین برای آن نیست، گرچه اگر این امکان پیش بیاید، از آن استقبال خواهد کرد. تحریم ها می تواند نارضایتی های مردم را به اوج خود برساند و قیام گرسنگان و بیکاران، مانند دیماه سال گذشته، صورت گیرد که این بار به یک سونامی سراسری تبدیل خواهد شد و بنیان جمهوری اسلامی را از ریشه خواهد کند.

۵- اپوزیسیون خارج از کشور چه وظایفی در این شرایط بر عهده دارد؟

نمی دانم منظور شما از واژه اپوزیسیون چیست؟ آیا کل مخالفین ایران را که در خارج کشور هستند می گویند؟ در این صورت باید به گرایش ها، خواست ها و برنامه های نیروهای موجود نگاه کرده و آنها را در دستجات گوناگون دسته بندی کرد:

سلطنت طلبان، مجاهدین، اصلاح طلبان، طرفداران دیوار برلین و نیروهای پراکنده و سر در گم جمهوری خواهان دموکرات و لائیک و پیروان هزار شاخه دکتر مصدق...

برای من اپوزیسیون راستین و انقلابی که حرف دل کارگران، زندانیان سیاسی، معلمان، ملیت های گوناگون، دانشجویان... را می زند، همین نیروهای جمهوری خواه و ملی هستند. گرچه این نیروها در اینجا و آنجا، جرقه های اجاق مبارزه با رژیم را روشن نگاه داشته اند، اما از پراکندگی و بی برنامه گی شدیدی رنج می برند. همه افراد از اتحاد حرف می زنند و از اختلافات موجود می نالند. اما به جای یکپارچگی و پیدا کردن دلایل مشکلات، هر چند نفری به برپایی یک انجمن، نهاد، سازمان و حزب تازه دست می زنند. سپس این افراد خود را ثقل زمین قرار داده و دیگر نیروها را به وحدت همه با من دعوت می فرمایند. نوعی بیماری مزمن این بخش اپوزیسیون را فراگرفته است. از دید این اپوزیسیون، به غیر از خودشان، بقیه نیروها مشکوک می باشند.

بنابر این در شرایط کنونی، با توجه به غرورهای دروغین افراد پا به سن گذاشته و کم حوصله، امیدی به نزدیکی این گروه های سالم و دلسوز نیست. اگر افراد این گروه ها، خوابنا نشده باشند و در رؤیاهای کسب قدرت سیر نکنند، از خود باید بپرسند، اساسنامه و

برنامه شان چه تفاوت‌هایی با منشور و برنامه‌های «جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک» ایران دارد؟ اگر کلاه خود را قاضی کنند، خواهند دید که بی جهت، نیروهای موازی درست کرده و اپوزیسیون را ذره ذره با این ندانم کاری‌های خود شکنانده و تضعیف کرده اند. این بخش اپوزیسیون چه فعال و چه غیر فعال، هزاران نفر در خارج پراکنده اند. اگر دست به دست هم بدهند و به خاطر چند شعار جمهوریت، دموکراسی و جدایی دین از دولت متحد شوند، دو روزه نقبی به داخل کشور خواهند زد و ریشه جمهوری اسلامی را از بنیان خواهند خشکاند. وگرنه، سال‌های سال باز هم در به همین پاشنه خواهد چرخید و اگر هم این رژیم برود به جایش سلطنت طلبان و دیگر نیروهای وابسته به غرب و غیر دموکرات روی کار خواهند آمد و نسل ما هم رو به انقراض خواهد بود. هرگز چنین مباد!

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی درباره‌ی مقدرات برجام اقبال اقبالی

ندای آزادی: با توجه به شرایط سالهای قبل از برجام مانند تحریم های بین المللی و خطر جدی جنگ، آیا برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) قرارداد مثبتی برای کشور ما بود، و یا فقط باعث بقای جمهوری اسلامی شد؟

اقبال اقبالی: برجام توافق میان قدرت های بزرگ با نمایندگان اسلامگرایان ایران بوده و جای منتخبینی که بتوانند مواضع و منافع سیاسی مردم و میهن ما را در آن مذاکرات نمایندگی کنند، خالی بود. برجام در گوهر خود، تداوم سیاست قدرت های بزرگ مبنی بر؛

تائید اقلیت حاکم متضاد با حقوق بشر در ایران، و تائید نظامی مبتنی بر آپارتاید دینی و جنسی و تائید شبکه های مافیائی اسلامی، و مرتکب جنایت علیه بشریت می باشد.

من بعنوان کسی که از خاستگاه منافع مردم و میهن مان سخن می گویم، نمی توانم حضور حکومت اسلامی در جامعه جهانی را برسمیت بشناسم و عمیق بر این نظر باور دارم که هرگونه مذاکره و برسمت شناختن این نظام، به زیان جامعه ایران و بشریت است.

سیاست ما می تواند دعوت از جامعه جهانی به بایکوت رزیم آپارتاید اسلامی و بیرون راندن آن از مجامع بین المللی و حمایت معنوی و برسمت شناختن اپوزیسیون جمهوریخواه و لائیک دمکرات باشد.

در پاسخ به پرسش شما عرض می کنم که سیاست درست این است که هیچگونه پیمانی میان حکومت اسلامی با دیگر کشورها را نمی توان برسمت شناخت و سیاست درست و ایراندوستانه این است که از اکنون با صدای بلند اعلام کنیم که حکومت اسلامی نمایندگی سیاسی باشندگان ایران را ندارد و باید از جوامع بین المللی طرد شود.

در مورد خطر جنگ باید اعتراف کرد که جنگ طلبی در ایدئولوژی حاکمان نهادینه است و بقاء این حکومت بخودی خود بستر عینی و ذهنی جنگ را فراهم می کند. پارامترهای مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وجود دارند که می توانند این پتانسیل بالقوه حکومت اسلامی را بالفعل کنند، همانطور که جنگ 8 ساله را به مردم تحمیل کردند.

من از ورود به مباحثات پیرامون جنبه مثبت و منفی برجام خودداری کنم، زیرا یکسوی معادله سیاسی رژیم قرار دارد که کلیت آن از نظر سیاسی سمی، مضر و ویرانگرانه بوده و باید بر موجودیت آن (حکومت اسلامی) نقطه پایان گذاشت. سیاست جهانیانی که شاهد 40 سال جنایات و توحش اسلام سیاسی در ایران بوده اند، نمی تواند مذاکره با آنها، بلکه طرد و منزوی کردن آنها باشد.

ندای آزادی: در صورتی که ایران به تعهداتش بر مبنای این توافق ادامه دهد و دیگر طرفهای برجام مانند چین، روسیه و اروپا به ان پایبند بمانند، برجام می تواند بدون حضور امریکا ادامه داشته باشد؟

اقبالی: قطب بندی های دوران جنگ سرد تغییر کرد و سال های پایانی دوران جنگ سرد، مترادف با سربلند کردن هیولای اسلام سیاسی

در بخشی از جهان بود. جهان دو قطبی به چند قطبی تبدیل شده و هراس از اسلام سیاسی جایگزین وحشت سرمایه داری از کمونیسم شده است. تحولات در دنیائی جاری ست که انقلاب در سرشت ارتباطات، تاثیرات شگرفی بر روبنا گذاشته و می گذارد و یکی از چشمگیرترین این تاثیرات، کمرنگ شدن مرزهای کشورها برای فعالیت سرمایه می باشد.

در برابر این تحول در زیر بنا، نیروهای ارتجاعی با شعارهای سیاسی پوپولیستی بقدرت رسیده و برآنند تا فروپاشی مرزها و پاسخگوئی به الزامات زمانه را به تاخیر بیندازند. شاید پدیده ترامپ و خیز پوپولیست های اروپا برای کسب قدرت، بارزترین نشانه سیاست درونگراییانه (انقباضی) در مقابل نیازهای عبور سیال سرمایه از مرزهای ملی و عرض اندام بی دردسر در ابعاد جهانی است.

در این دوران قدرت های نوپا خود را تعریف می کنند و بلوک های جدید ایجاد می شود. باید باز تعریف شوند. این روند در حال تکوین است. سیاست روسیه، امریکا، اروپا و .. در ارتباط با رژیم اسلامی، در چارچوب اهداف استراتژیک قدرت ها و منافع خودویژه هر کدام قابل تبیین هستند.

امریکا قدرتی است که نمی توان نقش آنرا در معادلات جهانی نادیده گرفت. هرچند با صعود چین و استقلال طلبی اروپا و .. ، امریکا دیگر نمی تواند به دوران طلائی فرمانفرمائی یکه تازانه خود برگردد. در شرایط کنونی اروپا، چین و .. مقاومت ها و مانورهای موضعی در برابر امریکا می کنند و برجام می تواند ادامه یابد، اما تیر خلاص بر برجام و برجامی ها در دیمه 1397 در ایران شلیک شده و بنظر میرسد که بزودی به ستون های اصلی نظام برسد.

امریکا در ادامه استراتژی خود در منطقه و در چارچوب بلوک ائتلافی با عربستان، منافع خود را دنبال می کند و در واقع سرنوشت برجام با تقسیم حوزه های نفوذ روسیه، امریکا، اروپا و چین گره خورده است.

در این میان اسلام گرایان حاکم بر ایران برای حفظ سلطه خود بر ایران و ایرانیان، آماده هستند تا صیغه قدرت هایی شوند (حتا امریکا) که به بقاء حکومت اسلامی رای می دهند. سیاست بیرون کشیدن ایران از زیر نفوذ روسیه، برای امریکا جنبه حیثیتی یافته و بنظر می رسد که امریکا آماده هست برای این هدف، هزینه سنگینی بپردازد.

واقعیت این است که اروپا، چین و روسیه هرکدام مواضعشان (عیار

همسوئی با حکومت اسلامی) نسبت به برجام را متناسب با میزان منافع شان تنظیم می کنند. کشورهای قانونمند و کلاسیک معیارهای روشنی برای سیاستگذاری دارند و در میان فقط رژیم حاکم بر ایران مشی هپل هپو تحقق اهداف اسلام ناب محمدی را دنبال می کند.

بزرگترین خطری که حکومت اسلامی را تهدید می کند، یک انقلاب ایرانی می باشد و نه سرنوشت برجام.

ندای آزادی : آیا ملغا شدن برنامه برجام باعث سقوط و یا تسریع سقوط نظام جمهوری اسلامی خواهد شد؟

اقبال: هر شکل از طرد حکومت اسلامی و محدودسازی این نظام تروریست پرور از جامعه جهانی، بسود ایران و جامعه ایرانی است. ملغا شدن برجام از خاستگاه نفی و ابطال نمایندگی باشندگان ایران توسط حکومت اسلامی، می تواند برای آزادی ایران از سلطه این نظام مفید واقع گردد.

هدف امریکا از خروج از برجام، نه دفاع از حقوق بشر و طرد اسلام سیاسی و استقرار آزادی در ایران، بلکه پیگیری منافع بلوک خود در منطقه، کسب امتیاز بیشتر در معامله با حکومت اسلامی (با هزینه ملت ایران) می باشد که به دلیل تائید موجودیت حکومت اسلامی برای مردمی خواهان سرنوشتی رژیم، قابل قبول نیست.

نشست و برخاست و هرگونه ارتباطی با رژیم ترور و اعدام، در نهایت خدمت به ارتجاع در منطقه و تقویت تروریسم اسلامی بوده و دود این سیاست به چشم ملت ایران، مردم منطقه و جهانیان خواهد رفت.

تردید نیست که فشار جهانی به حکومت اسلامی و پیشگیری از رشد این ویروس کشنده انسانیت، اقدامی همسو با سیاست براندازی آزادیخواهان میهن است. یک سیاست همسوئی تعریف شده و شفاف از سوی اپوزیسیون الزامات پیکار برای براندازی حکومت اسلامی می باشد. تردیدی نیست سرنوشت ایران و جامعه ایرانی در خیابان تعیین می شود و کنشگران سیاسی - اجتماعی در محیط کار و زیست می توانند از هم اکنون هسته های قدرت جمهوری خودمدیریت ایران (نظام جمهوریخواهانه لائیک دمکراتیک و سوسیال) فردا را ایجاد کرده و تدارک تسخیر پایگاه های رژیم را از پائین آغاز کنند. برای موفقیت این پروژه، همدلی و همسوئی هم اندیشان جهانی پر اهمیت است. لغو برجام بخودی خود سرنوشتی حکومت اسلامی را تسریع نمی کند و بستگی به بلوغ جنبش براندازانه در داخل کشور و موقعیت جبهه جمهوریخواهی دارد.

ندای آزادی: با توجه به قدرت و امکانات گسترده امریکا برای تحریم ایران و تحت فشار قراردادن کشورهای دیگری که با ایران مناسبات اقتصادی دارند، خروج امریکا از برجام چه پیامدهای برای مردم ایران و برای جمهوری اسلامی به همراه خواهد داشت؟

اقبال: حکومت اسلامی در چهل سال گذشته ایران را در کام جنگ، گرسنگی، تحقیر، سرکوب، استبداد پیشا قرون وسطائی و فلاکت همه جانبه کشاند. مردم دریافتند که همه فلاکت های شان معلول حکومت اسلامی بوده و فریاد زدند که دروغه دشمن ما امریکاست، دشمن ما همینجاست. مشی اسلامیزاسیون خمینی در حوزه دیپلماسی جهانی (صدور انقلاب اسلامی، برقراری روابط صلح آمیز در منطقه و جهان ..)، در حوزه داخلی (سنگ تمام گذاشتن در ویرانی همه جانبه کشور، جامعه، فرهنگ، اقتصاد، محیط زیست و اخلاق) به شکست قطعی رسیده است.

اکنون دیگر ظرفیت های ویرانگرانه رژیم اسلامی رو به اتمام است و این رژیم دیگر به پایان توان اعمال قدرت نزدیک می شود. از سوی دیگر جامعه ایرانی هم از اسلام و اسلامگرایان تنها رویگران شده اند، بلکه در آستانه یک انقلاب لائیک دمکراتیک و سوسیال ایستاده اند. پیامد شکست برجام، افزایش چشمگیر خیزش های مردمی، ارتقاء خیزش ها به جنبش های اجتماعی و تدارک یک انقلاب در ایران را پیشاروی ما خواهد گذاشت.

ناتوانی ذاتی سیاسی حکومت اسلامی در تشخیص قوانین بازی در عرصه بین المللی، نیازهای زمانه، بیگانگی با منافع و مصالح ایران و جامعه ایرانی، بر ملت ایران مسلم شده و از همینرو با شعار استقلال آزادی جمهوری ایرانی به مقابله با حکومت اسلامی برخاسته اند. ما با روشنگری و سازماندهی مردم می توانیم به اندیشه ایجاد رژیم ایرانمدار و لائیک دمکراتیک یاری رسانیم.

حکومت اسلامی در نتیجه بایکوت اقتصادی، تضادهای درونی اش تعمیق خواهد یافت، درگیری های بالائی ها تشدید و جنبش سرنگون طلبانه هم شفافیت بیشتر خواهد یافت. شکست برجام می تواند گامی برای طرد و انزوای کامل رژیم آپارتاید اسلامی (همانند رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی) باشد. جایگاه همسوئی جامعه جهانی با خواست عبور جامعه ایرانی (جمهوری ایرانی) از جمهوری اسلامی را باید بعنوان پشتوانه معنوی یک انقلاب ملی لائیک - دمکراتیک ایرانی در برابر انقلاب اسلامی و تامین حق ملت ایران در سرنوشت خود تلقی کرد و وظیفه ماست که اجازه ندهیم مردم ایران را میان منگنه انتخاب بد و

بدتر (شاه و شیخ) بگذارند.

شکست برجام و سیاست های ترامپ، دست و بال رژیم تروریستی را در عرصه منطقه محدود خواهد کرد و گوهر اسلام سیاسی که الویت نخست آن رجحان منافع و مصالح اسلام و اسلامگرایان بر ایران و ایرانیان است را رسواتر خواهد ساخت. از اینرو مردم به سیاست و نظامی رو خواهند آورد که فارغ از تعلقات دینی - ایدئولوژیک بوده و بیانگر سیاسی، فرهنگی، تاریخی ملت ایران باشد.

با توجه به شرایط سختی که پیامد حکومت اسلامی به مردم تحمیل شده، باید نگاه های جامعه ایرانی را متوجه تصرف سرمایه های حوزه های دینی، شبکه های مافیائی قدرت و برجیدن حکومت اسلامی، و ایجاد جمهوری ایرانی و اداره کشور توسط دولت لائیک دمکراتیک و سوسیال کرد. تنها با تغییر ریل از خاستگاه سوسیال دمکراتیک می توان آزادی، داد و دمکراسی را در ایران مستقر و نهادینه ساخت.

ندای آزادی: اپوزیسیون خارج از کشور چه وظائفی در این شرایط بر عهده دارد؟

اقبالی: انقلاب در سرشت ارتباطات به کوتاه شدن دیوارهای مرزهای ملی برای آزادی سرمایه محدود نمیشود. این انقلاب به کمرنگ شدن مرزهای جغرافیائی اپوزیسیون ایرانی را کمک بزرگی کرده است. اکنون با ارتباطات ارگانیکی که با داخل وجود دارد، مرز اپوزیسیون داخل و خارج بسیار کمرنگ شده و می توان مبارزات هماهنگی را سازمان داد.

اپوزیسیون برون مرز به دلیل موقعیت جغرافیائی و خارج بودن از حوزه سرکوب رژیم اسلامی، می تواند بخشی از وظایف تدارکات انقلاب جمهوریخواهان و لائیک دمکراتیک را انجام دهد و بعنوان بخش برون مرز انقلاب ایرانی و پایان دهی به انقلاب اسلامی، پژواک صدای مردم در میهن و جهان باشد. انقلاب در ایران با تغییر توازن قوا در خیابان های پیروز می شود. اپوزیسیون جمهوریخواه و لائیک دمکراتیک برون مرز، می تواند با ایجاد جبهه (جنبش) جمهوریخواهان لائیک دمکراتیک، بازوی برون مرز جنبش سرنگونی حکومت اسلامی و برقراری جمهوری ایرانی باشد.

وظایف این جبهه می تواند یاری رسانی به ایجاد نهادهای خودمدیریت لائیک دمکراتیک جمهوری ایرانی در محیط زیست، کار، مناطق، شهرها و ... تغذیه سیاسی و هماهنگی مبارزاتی آنها باشد. از سوی دیگر می

توان بنام جمهوری خودمدیریت ایران صدای سیاسی، اجتماعی ملت ایران را بازتاب داد و با روشنگری سیاسی مردم را نسبت به پیامدهای بازی در میدان انتخاب بد و بدتر (شاه و شیخ) هوشیار کرد و الگوهای نظام های لائیک دمکراتیک و سوسیال (اروپا) را برای امروز ایران، پیشنهاد کنیم. در کنار این مشی، روشنگری و آماده سازی مردم برای ایجاد مجلس موسسان نظام نوین، انتقال قدرت به نمایندگان برگزیده مردم و تثبیت مکانیزم های دمکراتیک در جامعه و استقرار جمهوری خودمدیریت ایران، از وظایف سرنوشت ساز اکنون ما می باشند.

با سپاس از شما که فرصت سخن به من دادید.

با مهر و احترام و بامید پیروزی راهمان.

اقبال اقبالی

19.08.2018

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی دربارهی مقدرات برجام میهن جزنی

پرسشها

۱- با توجه به شرایط سالهای قبل از برجام مانند تحریم های بین المللی و خطر جدی جنگ، آیا برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) قرارداد مثبتی برای کشور ما بود، و یا فقط باعث بقای جمهوری اسلامی شد؟

۲- در صورتی که ایران به تعهداتش بر مبنای این توافق ادامه دهد و

دیگر طرفهای برجام مانند چین، روسیه و اروپا به آن پایبند بمانند، برجام می تواند بدون حضور آمریکا ادامه داشته باشد؟

۳- آیا ملغا شدن برنامه برجام باعث سقوط و یا تسریع سقوط نظام جمهوری اسلامی خواه شد؟

۴- با توجه به قدرت و امکانات گسترده آمریکا برای تحریم ایران و تحت فشار قرارداد کشورهای دیگری که با ایران مناسبات اقتصادی دارند، خروج آمریکا از برجام چه پیامدهای برای مردم ایران و برای جمهوری اسلامی به همراه خواهد داشت؟

۵- اپوزیسیون خارج از کشور چه وظائفی در این شرایط بر عهده دارد؟

پاسخ جمعی

دوستان عزیز با سلام

در برابر سوالاتی که در مورد برجام طرح کرده و از من خواسته اید که به آنها جواب بدهم، در حله ی اول باید بگویم که جمهوری اسلامی از طرح چنین سوالاتی از سوی بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور بسیار خرسند خواهد بود. زیرا بحث هایی اینگونه اپوزیسیون را شریک بازیهای رژیم میگرداند. معذالک خود را موظف به دادن پاسخ می یا بم.

دوستان حکومت اسلامی ایران یک غده ی بزرگ سرطانی ست که هم کشور ما را آلوده کرده و هم منطقه را و هم صلح جهانی را تهدید می کند.

بنابراین هرگونه مذاکره یا رسیدن به هر نوع توافقی ولو محکمترین و دقیق ترین قرار داد یا قرار دادها برای مهار این حکومت سرکش و مافیائی نتیجه ای جز کمک به تداوم آن ندارد. برای نمونه دولت اوباما به مدت نزدیک به هشت سال بازیچه ی شرارتهای حکومت ملایان ایران شد که نتیجه آن قرارداد برجامی بود که نهایتا با همه ی محدودیتهای اتمی آن، منافع دراز مدت این حکومت کانگستری را تضمین کرد. و یا دولت اوباما با در اختیار گذاشتن ارقامی نزدیک به 200میلیارد دلار از دارائی های ملت ایران در دستان باندهای جنایتکار رژیم، هم به منافع مردم ایران و هم به صلح منطقه آسیب رساند.

از اینرو مذاکره یا گفتگو برای عادی سازی روابط سیاسی دولت یا دولت های بیگانه با حکومت ایران ولو بهترین امتیازات به ایران

داده شود دقیقاً بازمانده‌ی امکانات مادی و غیر مادی کشور ما را به نابدی خواهد کشاند. زیرا پدیده ای که جمهوری اسلامی ایران نامیده می شود، سازمانی سیاسی یا حکومتی یا رژیم سیاسی نیست بلکه آن مجمعی از باندهای مافیائی و غارتگری ست که سرزمین کنهسال ما را در اشغال دارند و صاحبان واقعی این سرزمین یعنی ملت ایران را در گرو خود گرفته و حقوق طبیعی مادی و معنوی آنان را به تصرف خود در آورده اند. تا آنجا که مردم ایران در طول چهار دهه ی گذشته به بردگان بی اختیار این گانگسترها و بیگانگان غارتگر مبدل گشته اند.

و اما در جواب آخرین سوال شما که اپوزیسیون خارج از کشور چه وظایفی در این شرایط بر عهده دارد، باید بگویم نه مذاکره و نه گفتگو و نه عقد قرار داد با یک یا چند قدرت خارجی راه حل مشکل ایران با این غارتگران نیست. بلکه به نظر من تنها راه حل مبارزه ی یکپارچه و متحد مردم ایران در داخل و خارج از کشور برای رهایی و باز پس گرفتن سرزمینمان ایران از دست این اشغالگران است.

به امید آروز

میهن جزنی

برنامه یادمان به مناسبت اعدامهای دهه 60 شیکاگو، یکشنبه 2 سپتامبر

برنامه یادمان در شیکاگو به مناسبت

اعدامهای دد منشانه جمهوری اسلامی در دهه 60

و بویژه

سی امین سالگرد قتل عام جمعی زندانیان سیاسی در تابستان 67

از همگان دعوت میشود تا با شرکت خود در این برنامه و گرامیداشت تمامی قربانیان جنایات هولناک توسط جمهوری اسلامی، کمک کنند تا صدای دادخواهی دهها هزار خانواده این فرزندان ایران که قربانی سرکوبهای حکومتی شده اند، در خارج از کشور هم طنین اندازد

آمران و عاملان این جنایات نه تنها محاکمه و مجازات نشده اند بلکه همچنان در مشاغل و پست های کلیدی حکومت ولایت فقیه بر مردم ایران حکومت میکنند و همین امروز نیز نقض سیستماتیک حقوق بشر، کشتار، اعدام، زندان و شکنجه منتقدان و معتضضان در ایران ادامه دارد

کشتار مخالفان و زندانیان سیاسی، بویژه فاجعه عظیم در سال 67 فراموش و بخشیده نمیشوند. بر ما است که در حمایت از جنبش آزادیخواهانه و عدالتجویانه مردم ایران و در همراهی با مدافعان حقوق بشر، از تکرار این گونه جنایات در ایران جلوگیری نماییم

این برنامه شامل فیلم کوتاه، گفتگو در مورد قتلها و جنایتهای حکومتی در سالهای 60 تا بحال و تحلیل از وضعیت کنونی نقض حقوق بشر در ایران میباشد

برگزار کنندگان:

کمیته دفاع از مبارزات مردم ایران-شیکاگو

کمیته ایرانیان چپ-شیکاگو

زمان: یکشنبه، 2 سپتامبر، 1:30 دقیقه بعد از ظهر

مکان: کتابخانه عمومی اسکوکی، اتاق "بوک دیسکاشن رووم"، ضلع غربی ، طبقه اول

Skokie Public Library, 5215 Oakton St, Skokie, IL, 60077, Tel: 847-673

حافظ شیرین سخن و اوضاع و احوال امروز ما - اکبر دهقانی ناژوانی

بزرگواران! من در این کتاب سعی کرده‌ام تا حد امکان، با استفاده از اسناد و منابع مختلف، تصویری از اوضاع و احوال زندگی و حرفه‌های بزرگان و نویسندگان ایران در دوره‌های مختلف تاریخ را ارائه دهم. امیدوارم که این کتاب برای شما مفید و جالب باشد.

من در این کتاب سعی کرده‌ام تا حد امکان، با استفاده از اسناد و منابع مختلف، تصویری از اوضاع و احوال زندگی و حرفه‌های بزرگان و نویسندگان ایران در دوره‌های مختلف تاریخ را ارائه دهم.

من در این کتاب سعی کرده‌ام تا حد امکان، با استفاده از اسناد و منابع مختلف، تصویری از اوضاع و احوال زندگی و حرفه‌های بزرگان و نویسندگان ایران در دوره‌های مختلف تاریخ را ارائه دهم.

حافظ بزرگوار با ملائکه شب نشینی پرماجرائی دارد و به همین خاطر می‌خواهم شما خواننده را به شب نشینی حافظ با ملائکه دعوت کنم ، امیدوارم که از آن لذت ببرید.

پس با اجازهٔ شما شرح حال و توصیفی از شعر حافظ بزرگ را برایتان می‌خوانم که با اوضاع و احوال امروزی ما همخوانی دارد و حدوداً ۷۰۰ سال است که این مرد بزرگ این شعر را برای ما سروده و ما هنوز که هنوز است معنی آن را نفهمیده ایم، غافل از اینکه این مرد بزرگ چه می‌خواهد بگوید.

من حدود هفت سال پیش رفته بودم توی رؤیا و با وجود اینکه بهوش بودم و خیالاتی هم نشده بودم، سعی کردم که در عالم رؤیا دنبال معنی شعری از حافظ بگردم که پس از کنجکاوی زیاد بالاخره معنی آن را دریافتم و آن را به صورت داستان در آوردم که شرح آن در زیر می‌آید. در این داستان من خودم را حدوداً هفتصد سال به عقب برگرداندم و در رکن آباد شیراز حافظ بزرگ را پیدا کردم، پس از سلام و احوال پرسی، او به من گفت که من از دست شما خیلی ناراحت هستم، زیرا من پیامی برای شما فرستاده بودم، پس از حدوداً هفتصد سال هنوز پیام مرا نگرفته اید.

من از او پرسیدم که حافظ جان ما چه کرده ایم که تو را ناراحت کرده است، من نمی توانم بفهمم، لطفا کمی برایم توضیح بده؟

او گفت که از زمانی که خدا زمین و آسمانها را آفرید، انسان را هم آفرید و به ملائکه امر کرد که به او سجده کنند و از انسان خواست که به زمین برود و زمین را آباد کند، از آن به بعد گِل آدم را در عرش می سرشتیدند و انسانها را یکی پس از دیگری به زمین می فرستادند که روی زمین حکومت کرده و زمین را آباد گردانند.

حافظ می گوید که از همان موقع من با خدا مسئله پیدا کرده بودم و به او می گفتم که گِل این آدمها را در عرش نسرش و به زمین نفرست، زیرا آنها از وضعیت اینجا با خبر نیستند و به غیر از خراب کاری، جنگ و خون ریزی، چپاول، غارت و دزدی کار دیگری بلد نیستند، ولی گوش خدا بدهکار نبود، ولی من هم دست بردار نبودم، تا اینکه خدا حوصله اش سر رفت و به هر چه صوفی، عابد و زاهد بود گفت که بروید و تا می توانید این حافظ را اذیت کنید، ولی با وجود این من دست بردار نبودم و به مخالفت خود ادامه می دادم، تا اینکه خود خدا سرکی به روی زمین می کشد و یک مرتبه شوکه می شود و نمی تواند باور کند که روی زمین چه خبر است، بزن بزن، بکش بکش، خون ریزی، چپاول، دزدی و تجاوز غوغا می کند، خدا به خودش می گوید که ما گِل هفتاد و دو ملت را در عرش سرشتیدیم و به زمین فرستادیم، این هم از دست پخت ما که حتی به یک بچه هم رحم نمی کنند و وقتی هم می فهمند که اشتباه کرده اند، تقصیر را به گردن هم می اندازند و یا می گویند که مصلحت خدا بوده است، مقدر الهی بوده که این طور بشود.

ای فلان فلان شده ها، من کی به شما گفتم که بروید و این همه جنایت بکنید و همه تقصیر را گردن من بیندازید .

حافظ می گوید که خدا رو به ملائکه کرد و از آنها پرسید که آیا راه حلی به نظرشان می رسد و آنها جواب می دهند که نه، تو خدا هستی، خدا به آنها گفت که اینطوری نمی شود، بروید از این حافظ بپرسید که به ما گوشزد می کرد، از همین حافظ که ما به او می گفتیم دیوانه و راه نشین و گدای کن و ما همه را بر علیه او شوراندیم، حال بروید تا دیر نشده است از او کمک و راهنمایی بخواهید و نیمه شب هم بروید که کسی شما را نبینند.

حافظ می گوید که نیمه شب در میخانه بودم که ناگهان در زدند، رفتم

در را باز کردم، دیدم که ملائکه هستند، پس از سلام و احوال پرسی به آنها گفتم که چه کاری می توانم برایتان انجام بدهم، آنها گفتند که ما را خدا فرستاده که در بارهٔ این انسانها از شما سؤالاتی بکنیم و شما ما را راهنمایی بکنید.

حافظ می گوید که به آنها گفتم که بیایید داخل و به آنها گفتم که شما نباید که گِل این آدمها را در عرش بسرشتید و به زمین بفرستید، زیرا که آنها از زمین و زندگی روی زمین هیچ نوع اطلاعی ندارند و به غیر از خرابکاری کار دیگری بلد نیستند، شما باید که گِل آنها را روی زمین و در این میخانه بسرشتید و به می این پیاله طواف دهید، آن وقت است که متوجه می شوید که بین این آدم و آن آدم چه تفاوت اساسی وجود دارد.

حافظ می گوید که آنها شروع کردند به گِل آدم سرشتیدن و به می طواف دادن و آدم که زنده می شد، ملائکه می دیدند که واقعا این آدم کجا و آن آدم که در عرش می سرشتیدند کجا، اصلاً قابل مقایسه با هم نبودند.

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند

گِل آدم بسرشتند و به

پیمانه زدند

حافظ می گوید که ملائکه با تعجب از من پرسیدند که جریان این می و تاثیر آن چیست؟ من به آنها گفتم که لازم است که شما از این می پیکی بزنید و آن وقت متوجه می شوید که این چه معجونی است، آنها کمی از پیمانۀ خوردند و از این رو به آن رو شدند و همین هایی که ساکن عرش بودند و ارج و قرب خاصی در عرش داشتن و به من راه نشین و گدای کن می گفتند، حالا با من شروع کرده اند بادهٔ مستانه زدن و رقصیدن و دیگر آن ملائکه قبلی نبودند.

ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت

با من راه نشین بادهٔ

مستانه زدند

حافظ ادامه می دهد، خلاصه اینکه تمام جهان به هم ریخته بود و انسانهایی که گِل آنها در عرش سرشتیده بودند را به زمین فرستادند، به غیر از جنایت و چپاول کار دیگری بلد نبودند و اینها

که الآن پیش من آمده اند، فراموش کرده اند که به من دیوانه می گفتند و آمده اند که تا این دیوانه همه خرابکاری آنها را درست و رو به راه کند.

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه کار به نام من دیوانه

زدند

حافظ ادامه می دهد که هفتاد و دو ملت که گیل آنها در عرش سرشتیده شده بود به جان هم افتاده و از روی ندانم کاری چه جنایتی نبوده که روی زمین انجام نداده اند، آدم کشی، آدم ربایی، دزدی، چپاول، غارت، شکنجه، کهریزک، تجاوز، حتی به یک بچه هم رحم نکردند و بسیاری را هم اعدام کردند .

از حافظ پرسیدم مگر زمان شما کهریزک وجود داشت؟

حافظ گفت نه، فقط همین یکی را کم داشتیم که آن را هم شما به آن اضافه کردید. از این آدمها در همه دوران از تاریخ وجود داشته اند و وجود خواهند داشت، این آدمها هر کاری کرده اند بعدا دیده اند که اشتباه بوده، یا تقصر را گردن یکدیگر انداخته و یا گفته اند که صلاح این بوده است و باید اینطور می شد و یا مصلحت خدا این بوده است که چنین و چنان بشود و یا در کار خدا نباید دخالت کرد، مقدر الهی بوده است و یا سرنوشت هر فردی را خدا از قبل تعیین کرده است. دروغ گویی و توجیح گرایی این مردم تنها دست آورد آنها می باشد و این خصوصیات افرادی است که گیل آنها را در عرش سرشتیده اند، مثل افراد مذهبی ارتجاعی و قرون وسطایی و یا افراد ارتجاعی که می توانند هم مذهبی نباشند، ولی به خاطر بی علمی و کم تجربگی و رفتار بی منطق و دگم خود در این چهار چوب می گنجند. خلاصه این هفتاد و دو ملت کاری نبوده که نکرده باشند.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند

حقیقت ره افسانه زدند

حافظ می گوید که ما در میخانه مشغول آدم درست کردن بودیم که ناگهان متوجه شدیم که عده ای بیرون ایستاده و کارهای ما را زیر نظر دارند، سرک کشیدم، دیدم که صوفیان هستند، به آنها گفتم

بیاید داخل و آنها به داخل آمدند و صحنه را از نزدیک تماشا کردند و اینها هم فهمیدند که این آدم با آن آدم ها که گِل آنها را در عرش سرشتیده اند از زمین تا آسمان فرق دارد و متوجه شدند که خودشان هم در اشتباه فاحشی قرار دارند و مشکلات آنها هم خیلی زیادی است و آنها از اینکه سالیان سال مرا اذیت کرده بودند، از من معذرت خواهی کردند. از آنها خواستم که پیکی بزنند، ولی آنها ترسیدند و گفتند که هزار بلا سر ما در می آورند. به آنها گفتم که ملائکه باده^۱ مستانه می زنند، ولی شما به خاطر اینکه خدا با من حافظ آشتی کرده، باده^۲ شکرانه بزنید و به این بهانه و ترفند مشکل حل شد و آنها باده^۳ شکرانه می زدند و می رقصیدند.

شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد

صوفیان رقص کنان

ساغر شکرانه زدند

حافظ که گرم صحبت شده است ادامه می دهد که من این رخداد ناگوار و این سرنوشت شوم بشری که هر روز بیشتر و بیشتر می شد را با شمع در میان گذاشتم و نظر او را جویا شدم. شمع چهره اش را در هم کشید و گفت بدا به حال آنها، آنهایی که هیچ درک درستی از انسانیت، دوستی و مهربانی ندارند و حرفها و کارهای سطحی آنها بچه ها را هم به خنده در می آورد و بچه ها هم آنها را مسخره می کنند و آنقدر آتش افروزی آنها برای هیچ و پوچ بی معنی است که فقط می شود به آن خندید و آنها را مسخره کرد، من این آتش افروزی را آتش نمی دانم، من آتشی را دوست دارم که آتش عشق باشد، مثل آتشی که به خرمن پروانه زده می شود و پروانه این آتش را دوست دارد و به دور این آتش می چرخد و می رقصد و نهایتاً تمام هستی خود را فدای آتش عشق می کند و من هم مثل او از این آتش عشق لذت می برم و حاضرم که تا آخر با پروانه در این آتش عشق سرنوشت ساز شریک باشم و با هم در این آتش عشق بسوزیم و با هم سرنوشت یکسانی داشته باشیم، من این آتش عشق را ارزشمند می دانم و آن آتش هایی که بعضی ها از روی نادانی و هوا و هوس می افروزند و حاصلش خرابی و ویرانی است را آتش نمی دانم و به این کوتاه فکران می خندم، من دوست دارم که فردا شب که شمع ها و پروانه های روشن دل دور هم جمع می شوند، سرنوشت ما را ببینند و بگویند که آنها نمرده اند و در دل ما جا دارند و همیشه چراغ راه ما هستند. این برای من و پروانه بهترین هدیه^۴ ارزشمند است که مایه ای در عشق دارد و ما را به جاودانگی پیوند می زند.

آتش آن نیست که از شعله^۱ او خندد شمع

آتش آنست که در

خرمن پروانه زدند

حافظ می گوید بدانید و آگاه باشید که هیچکس مثل من از روی سخن، از روی حقیقت و آنچه واقعیت زندگی است نقاب بر نداشت، من از روی حقیقت پرده دری کردم و تمام خطرات ناشی از آن را هم به جان خریدم و امروز رمز هستی را برای شما شکافتم، همان کاری که شانه با موهای درهم برهم و پریشان می کند و موهای پریشان را سر و سامان می دهد، بنده با قلم و قلم فرسایی خود با مفهوم سخن و واقعیات زندگی چنین کردم، امیدوارم که از این تمیزی کار لذت برده و از آن با درایت و درک خود پاس بدارید و در درک زندگی از آن استفاده ببرید.

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سخن را به

قلم شانه زدم (زدند)

حافظ رو به من کرد و گفت، این درست نیست که کسانی در آثار دیگران دست ببرند و آن‌ها را تغییر بدهند، مثلاً همین بیت آخری من که من گفته ام " به قلم شانه زدم، آن‌ها آن را تغییر داده و تبدیله کرده اند به قلم شانه زدند"

دست آخر در سکوتی غم افزا من مانده بودم که به حافظ چه بگویم، در یک حالت درهم برهم، به خودم شک کرده بودم که منی که به گفتار حافظ گوش فرا دادم و از آن هم لذت بردم، بالاخره از کدام دسته آدم‌ها هستم که حافظ ترسیم کرد و از اینکه نمی توانستم چیزی بگویم خیلی از حافظ شرمنده و خجلت زده بودم، در سکوت جان فرسا، فقط توانستم از او معذرت خواهی کنم. حافظ به من نگاهی کرد و چهره^۲ در هم مرا دید. من هم به او نگاهی انداختم که توأم با شرم بود. او لبخندی زد و گفت جوان زیاد سخت نگیر و تو هم بیا یک پیکی بزن که تا خستگی چندین ساله از تنت برطرف شود، پس از اینکه در حضور حافظ بزرگ پیکی زدم، یک مرتبه تغییر حالت دادم و از درون منقلب شدم، به ناگاه این چند بیت شعر از درونم مثل چشمه^۳ خروشان جاری شد و

از زبانم بیرون پرید و به او گفتم،

حافظا ره به کلام تو نبرده است هنوز

این دل مرده که از

سنگ سدید است هنوز

غافل از مردگی و غفلت خویش است هنوز

چون چو اصحاب کهف در

دل سنگ خفته هنوز

شعر تو رفت به معراج خداوندی ما

تا دگرگون کن هر که

در او غش باشد

اکبر دهقانی ناژوانی

اوت 2018 - مرداد 1397

فلسفه به یاری سیاستِ رهایی از شیدان و ثیق

چندی است که در پی رشدِ بی‌سابقه‌ی بحران و نابسامانی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و زیست‌محیطی در ایران، اعتراضات و مبارزات مردمی در اشکال مختلف و در سراسر کشور، با نشانه رفتن مستقیمِ موجودیت رژیم جمهوری اسلامی، رو به گسترش نهاده‌اند. بحران روابط ایران با هیئت حاکمه کنونی ایالات متحده آمریکا، فشارهای اقتصادیِ ناشی از آن، ناتوانی و بن‌بست حکام ایران در حل مشکلات بی‌شمار و ساختاری نظام... به گونه‌ای شرایط پاشیدگی و فروپاشی رژیم را فراهم کرده‌اند. در این اوضاع شکننده، بار دگر و با شدتی بیشتر، پرسش‌هایی چون کدام سیاست؟ کدام تشکلیابی مبارزاتی؟ کدام براندازی؟ کدام بدیل جایگزین؟... از سوی اپوزیسیون‌های رنگارنگ که به طور عمده هنوز در

چهارچوب‌های فرسوده گذشته فکر و عمل می‌کنند، مطرح می‌شوند.

در چنین شرایطی، نزد آن‌هایی که، چون ما، خود را ضدسیستمی و رهایی‌خواه می‌شناسند، مسأله بدین گونه طرح می‌شود که با چه درک و بینشی از سیاست و کار سیاسی، با چه دریافتی از سیاست‌ورزی، که ناگزیر در گسست از تفکر و عمل سنتی قرار می‌گیرد، باید به پیشواز جنبش‌های اجتماعی ضد رزیمی رفت و در میدان سیاست عمل کرد؟ در این راه، به باور نگارنده، فلسفه، و به‌ویژه فلسفه‌ی رهایی، می‌تواند برای تبیین بینشی دیگر از سیاست، حداقل در پایه‌ریزی آن، به یاری ما آید. این چفت و بست فلسفه با سیاستی از نوع دیگر، با سیاست رهایی، به‌ویژه در شرایط حساس کنونی ایران، موضوع اصلی گفتار ما را در این جا تشکیل می‌دهد.

ما بر این باوریم که تنها به کمک فلسفه می‌توان امکانی برای ارائه تعریفی دیگر از «سیاست» در نظریه و عمل فراهم کرد. بدین معنا که تنها از راه فلسفه می‌توان بحران ساختاری و تاریخی «سیاست» و «سیاست‌ورزی» در تئوری و پراتیک را مورد تأمل و نقد ریشه‌ای قرار داد و پرسش‌ها و پاسخ‌هایی را برای برون رفت احتمالی از این وضعیت در میان گذارد. در این جا رویکرد فلسفی از برای باز بینی، نقد و نفی مبانی و مفاهیم اندیشه‌ی سیاسی سنتی و تاریخی است. با این انگیزه و هدف که راه را برای تبیین «سیاست رهایی‌خواهانه» در برابر «سیاست واقعاً موجود» که امروزه بیش از گذشته با سلطه‌گری، دولت‌گرایی، اقتدارطلبی و روابط سرمایه‌داری آغشته و جداناپذیر شده است، هموار سازد.

تجارب چپ تاریخی و انقلاب‌های سده‌ی بیستم در جهان (و همچنین در ایران)، در ناکامی‌ها و پیامدهای گاه فاجعه بارِ شان، که فراگیرانه از سیاست دولتی، توتالیتار و قدرت‌طلب بر می‌خیزند، ضرورت بازبینی و آرایه بینشی دیگر از سیاست در گسست واقعی از دریافتهای سنتی و منسوخ گذشته را به بارز ترین شکلی مطرح می‌کنند. این نمونه‌های آزمونی شکست‌خورده را به روشنی امروز می‌توان برشمرد:

- انقلاب اکتبر 1917 روسیه، که به قدرت‌گیری مطلق دولت و حزبی پلیسی، سلطه‌گر، سرکوبگر و توتالیتار، همراه با استمرار روابط سرمایه‌داری، این بار در شکل دولتی، با نتایجی اسفبار می‌انجامد.

- انقلاب‌های دیگر نیز در این سده، چون انقلاب چین و جنبش‌های

از اساس تغییر داد، نوسازی کرد. این مهم نیاز به بازبینی و نقدِ تام و تمام مقوله‌های بالا، و چه بسا در مواردی کنار گذاردن کامل آن‌ها و ایجاد مفاهیمی دیگر و نوین دارد. این امر نیز، به گونه‌ای که گفتیم و دوباره تأکید می‌کنیم، از دلِ جهان «سیاست» نمی‌تواند برون‌آید، زیرا که خودِ «سیاست» به تنهایی فاقد آلات و ابزار مفهومی برای تغییر بنیادین خود می‌باشد. تنها با «فاصله گرفتن» از جهان بسته سیاست و سیاست‌ورزی و با یاری گرفتن از فلسفه است که می‌توان دست به نقد جدی و ژرف آن‌ها زد.

2- برای سیاست‌ورزی از نوع دیگر، در گسست با آنی که امروزه از سوی چپ یا راست به کار می‌رود، باید بنابراین از «سیاست» به گونه‌ای که امروزه درک و اجرا می‌شود «خارج» شد، به صورتی دیگر و متفاوت آن را اندیشه کرد. پس اندیشه‌ای از نوع دیگر لازم است، متفاوت از اندیشه سیاسی کلاسیک. هم‌زمان باید به گونه‌ای دیگر پراتیک کرد، پس پراتیکی از نوع دیگر لازم است، متفاوت از پراتیک سیاسی سنتی و مرسوم کنونی. سرانجام باید به گونه‌ای دیگر متشکل شد، پس سازماندهی مبارزه از نوعی دیگر لازم است، متفاوت از سازماندهی‌های حزبی تاکنونی.

3- نقد رادیکالِ «سیاست واقعاً موجود» (به سیاق فرمول «سیوسالیسم واقعاً موجود») و گسستِ رادیکال از آن تنها از راه تأملی به‌طور اساسی نوین و انتقادی، از راه اندیشه‌ای رهایی‌خواه امکان‌پذیر است. و این در تئوری میسر نیست مگر با کاربرِ سلاح‌های مفهومی اندیشه فلسفی، یعنی اندیشه‌ای ویژه، خاص و انتقادی که، به قول آلن بدیو، «... در این جا البته باید افزود، و این یکی دیگر از ملاحظات نظری ما می‌باشد، که چنین اقدامی در پهنه فلسفی (اندیشه کردن به «ناممکنات») از راه به کارگیری هر فلسفه‌ای نیز میسر نیست، زیرا که ما تنها یک فلسفه نداریم، هر چند انتقادی و رادیکال باشد، بلکه با وجود فلسفه‌هایی متفاوت و متضاد روبه‌رو هستیم.

4- در ادامه‌ی نکته بالا، ملاحظه دیگر این است که، با وام‌گیری از جورجو آگامبن، ما نیاز به یک فلسفه داریم، فلسفه‌ای که از آواتارهای تئولوژیک، مسیحایی، نجات‌بخش، دینی، مذهبی، استبدادی و توتالیتار مبرا باشد. نیاز به فلسفه‌ی رهایی‌خواهی داریم که با آنی که در

درازای تاریخ فلسفه و از دیر باز - یعنی از زمان افلاطون و نگاه ضد دموکراتیک او تا به امروز با گذر از یک روح سلطه‌گر هگلی، مارکسیستی و غیره - به نام فلسفه، اما فلسفه‌ای آغشته به الهیات (تئولوژی)، همواره فرمان‌روایی کرده و همچنان نیز قدر قدرتی می‌کند، مقابله نماید. اما فلسفه‌ای را که فرامی‌خوانیم و باید از سرگیریم، امروزه، به قول بازهم آگامبن در *پتانسیل‌های بی‌میل*، با موانع کمتری رو به رو می‌باشد، و این جای بسی امیدواری است:

«فروپاشی حزب کمونیست شوروی و سلطه آشکار و بی‌پرده دولت‌های دموکراتیک- سرمایه‌داری در مقیاس جهانی دو مانع ایدئولوژیکی بزرگ و اصلی که با هر گونه نوسازی فلسفه سیاسی شایسته زمان ما مقابله می‌کرد را از سر راه بر می‌دارند. این دو مانع عبارت بودند از استالینیسیم از یکسو و ترقی‌خواهی دولت‌گرا و حقوق‌گرا از سوی دیگر. اندیشه، برای نخستین بار امروزه، در برابر وظیفه‌ای که پیش‌روی خود دارد بدون هیچ توهم و هیچ بهانه‌ای ممکن قرار می‌گیرد. راه از سرگیری آزاد و مستقل فلسفه سیاسی متناسب با چالش‌های زمانه‌ی ما هموار شده است.»

(جورجو آگامبن، *پاور پاور* و *پاور پاور*، *پاور پاور* (تأکیدات از من است)⁷.)

ملاحظات بالا را به کوتاهی بررسی می‌کنیم.

دخالت‌گری فلسفه در سیاست، برای نخستین بار با افلاطون آغاز می‌شود. او که چاره‌ی درمان مشکلات شهرِ نابسامانِ زمان خود را در فلسفیدن می‌جوید. فلسفه در خدمت اندیشه‌ی سیاسی یا «فلسفه‌ی سیاسی» را افلاطون در چهار صدِ پیش از میلاد در یونان اختراع می‌کند. در زمانی که او از حکومت‌های پیاپی و همواره آلوده به فساد و بی‌عدالتی در آتن سخت نا امید شده است. در زمانی که از دید او، سیاست گروه‌هایی که به تناوب به قدرت می‌رسند تغییری در اوضاع به وجود نمی‌آورد، به «تکرار همان» می‌پردازد. آیا افلاطون نمی‌گوید:
 «فلسفه‌ی سیاسی» [منظور او آن‌هایی هستند که به قدرت می‌رسند]
 «فلسفه‌ی سیاسی» در حقیقت می‌توان گفت، زمانی ابداع می‌شود که سیاست تنها فرزانه شهر یعنی سقراط را، که استاد افلاطون است، به نوشیدن جام زهر، به حکم گمراه کردن جوانان و بی‌اعتقادی به خدایان، محکوم می‌کند. افلاطونی که در جوانی سودای سیاست‌ورزی و حکومت‌داری خوب در سر داشت، اکنون، آزرده از خیانت و جنایت

«سیاست»، روی به فلسفه سیاسی، یعنی به «اندیشه» ای می‌آورد که در فلسفه سیاسی، فلسفه به فلسفه سیاسی و سیاست به سیاست تبدیل می‌شود. (افلاطون - ارسطو - سقراط - پلاتو).⁸

بدین سان، دلدزدگی و روی‌گردانی از «سیاست واقعاً موجود» و در نتیجه روی‌آوردن به فلسفه از برای اندیشه کردن بر نارسایی‌ها و تنگنای بنیادین سیاست و سیاست‌ورزی و سرانجام برای تبیین سیاستی دگر در نظریه و عمل با نگاهی فلسفی. این همه ریشه در آغاز پیدایش شهر، شهر-داری و بحران آن در یونان باستان دارد، که در نتیجه ضرورت فلسفیدن سیاسی را به همراه خود می‌آورد.

در این مسیر بغرنج و پر پیچ و خم رفت و آمد از سیاست واقعاً موجود به فلسفه و از فلسفه به تلاش برای تبیین سیاستی دگر (رهایی‌خواه)، پرسش‌ها و پروبلما تیک‌هایی فراوان طرح می‌شوند که می‌توان آن‌ها را زیر عنوان واحد نقد سیاست و مسأله‌ی رها یش⁹ رده‌بندی کرد. در ابتدای کار، متن‌های اساسی فلسفی، به‌ویژه در گستره فلسفه سیاسی، زمینه و موضوع تفکر و تأمل برای بازاندیشی سیاست قرار می‌گیرند. در این میان، بیش از همه یک خط سیر فلسفی ویژه مورد توجه و بررسی اصلی ما قرار می‌گیرد. این مسیر فلسفی، به دیده‌ی من، با پیشاسقراطیان (هراکلیت و دموکریت)، سوفسطائیان (به‌ویژه پروتاگوراس) و اپیکور، در خلاف جریان فلسفی غالب که افلاطونی و سپس ارسطویی است، آغاز می‌شود و با دربرگرفتن ماکیاول و اسپینوزا، چون دو متفکر جمهوریت و دموکراتیسم لائیک، آزاد و در عین حال پر تنازع در درون خود، و سپس متفکران منتقدی چون مارکس، نیچه، آرنست، بنیامین و هایدگر. فیلسوفان فرانسوی پس از 1960 چون دولوز، آلتوسر، دریدا، فوکو، نانسی، رانسیرو و بدیو. و سرانجام پاره‌ای دیگر از متفکران معاصر چون آگامبن، زیژک. را شامل می‌شود.

در این جا، مقوله فلسفی «انحراف» (راه فرعی، تغییر مسیر)¹⁰ به کمک ما می‌آید. می‌دانیم که نخستین بار افلاطون (باز هم او!) در فلسفه از ضرورت «انحراف» از راه مستقیم و دست زدن به یک «تغییر مسیر» سخن می‌راند. او طرح می‌کند که برای فلسفیدن به معنای واقعی کلمه نیاز به «تغییر جهت نگاه» روح از محسوسات به عالم عقلانی داریم و این امر را تنها کسی می‌تواند انجام دهد که «دوست‌دار» کشف جوهر و حقیقت (که تعریف عام فیلسوف به یونانی است) باشد، یعنی از افکار عمومی (دُکسا Doxa) که تنها ظاهر قضایا را می‌بیند دوری کند

فلسفی خود را از «سیاست» با استفاده از مقوله‌هایی چون شرط‌بندی Pari و رخداد Événement ... چنین توضیح می‌دهد:

«هستی سیاست [سیاستِ دگر در تعریف بدیو]، دخالت‌گری در شرط بندی با ارجاع به رخداد و با این فرضیه است که زیر پوشش «همان»، «دگر» نهفته است و «دو» را به لحاظ ساختاری «یک» به حساب آورده‌اند. این دخالت‌گری اما ممکن نیست مگر تحت فرضیه فرضیه‌ها یا یک اصل بنیادین آغازین. و آن این اصل که می‌توان به رخدادهایی که بیان‌گر گونه‌گونی و ناانجامی‌اند قوام و تداوم بخشید، که سیاست توسط اقتصاد از بین نرفته و نمی‌رود، که عدالت بخش گوهرین سوژه است و می‌توان در آن جا که گسست از دولت روی می‌دهد و پیوند اجتماعی در بین فردیت‌های ایجابی گسترش می‌یابد، نتیجه و اثر رخدادها را ردیابی و دریافت کرد.

دخالت‌گری در شرط بندی یک وضعیت پیشا - سیاسی را با تفسیری که از آن به دست می‌دهد سیاسی می‌کند. رخداد در این جاست که خود را می‌سازد. این دخالت‌گری، در برابر ساختار «یک»، «دو» را قرار می‌دهد [«یک به دو تقسیم می‌شود»]. پس چیزی خلاف دخالت‌گری فاضلانه و برنامه‌ای است. این دخالت‌گری در باره‌ی چه باید کرد اظهار نظر نمی‌کند بلکه در باره‌ی آن چه که تصور شده است نظر می‌دهد. این آینده پیشین نقشی سازنده و تشکیل‌دهنده دارد زیرا در عملِ پسرِوی است که اندیشه خود را آشکار می‌سازد یا نمی‌سازد، هم در مورد فرضیه‌ی دخالت‌گر و هم در مورد بازی گران مستقیم در اوضاع و احوال مشخص.»

(اَلَن بدیو، *فلسفه و سیاست*، *مجله فلسفه*، ۱۹۷۰^{۱۷}) . (همه‌ی تأکیدات از من است).

ژاک رانسیر، یکی دیگر از نمایندگان اصلی فلسفه فرانسوی دهه ۱۹۶۰ به بعد، در همین راستا، دریافت خود از سیاست‌رهایی در گسست از تعریف عمومی و مرسوم از سیاست را چنین بازگو می‌کند:

«مفهوم اصلی برای من همانا رهایی [رهایش] [Émancipation] است. با حرکت از این مفهوم من تلاش کرده‌ام مفاهیم سیاست و دموکراسی را بازاندیشی کنم. اما پیش از هر چیز، این مفهوم رهایی بود که نزد من نقشی تعیین کننده ایفا کرد، چون مستلزم به زیر سؤال بردن ضدیت‌هایی بود که طبق معمول برای سیاست حد و مرز می‌کشند. به طور نمونه، امر سیاست را علیه امر اجتماعی و یا امر خصوصی را در

یا polis چیست؟ آیا Polis در این بینش، خود را در جایگاهی (site) پلورالیتی و در عین حال در مکان یا میدان رخداد (هستی) قرار نمی‌دهد؟ رخدای که می‌تواند فرا رسد، به سوی ما آید، پیش روی ما ظهور کند، برآید، رخدای نابهنگام و پیش‌بینی نشده، رخدای که مراقبت، آمادگی، تدارک، توانائی نظری و عملی ما را می‌طلبد، فرامی‌خواند... از برای پذیرش آن و رفتن به پیشواز آن. و این همه را آیا نمی‌توان برای تبیین فلسفی سیاست تغییر هستنده یا تغییر آن چه که هست به کار بُرد؟ در این باره، فرازی دیگر از هایدگر می‌آوریم که به باور ما نگاهی دیگر از «سیاست» در ناسازگاری با دریافت غالب عمومی از آن به دست می‌دهد:

«موضوع بر سر همه‌ی راه‌ها به سوی مناطق مختلف هستنده نیست، بلکه بر سر بنیاد و مکان آن‌جا - هستن خود انسان است، بر سر چهارراه همه‌ی راه‌ها یعنی polis. Polis را اغلب به شهر یا دولت‌شهر ترجمه می‌کنند. این ترجمه معنی کلمه را به طور کامل افاده نمی‌کند. مرجحاً به معنی مکان است. به معنی آن «آن‌جا»یی است که هستی آن‌جایی [das Da-sein] در آن و همچون آن تاریخ‌مند است. polis آن مکان تاریخی و آن «آن‌جا»یی است که در آن و در میان آن [die Geschichte geschieht]. و آن تاریخ رخ می‌دهد. خدایان، معابد، روحانیون، سورها، بازی‌ها، شاعران، متفکران، پادشاه، شورای شیوخ، انجمن خلق و ارتش و نیروی دریایی به این مکان و قلمرو تاریخ تعلق دارند. اگر این‌ها همه به تعلق دارند، آن چه سیاسی است، نه به این دلیل است که این‌ها همه در رابطه قرار می‌گیرند با یک دولتمرد، یک استراتژ و یا امور دولتی.»

(مارتین هایدگر، در میان polis و polis (تأکیدات از من است)

در پایان کوشش می‌کنیم موضعی چند در زمینه‌ی فلسفه سیاسی و رابطه اش با کاوش در زمینه‌ی «سیاستی دگر» مطرح کرده و پروبلماتیک‌هایی را در میان گذاریم.

دو فلسفه متقابل، در سیر تکامل تاریخی خود، امروزه، به دو بینش متضاد و آشتی‌ناپذیر از «سیاست» مبدل شده‌اند:

یکی آنی است که سیاست را امر «یک»، خاص، چند تن، فیلسوف یا خطیب،

ناجی، حاکم، خدا، طبقه، نخبگان، برگزیدگان، نمایندگان، آوانگارد، دولت و حزب می‌شمارد. در این بینش، «سیاست» نام دیگر قدرت، حکومت، دولت، سلطه، حقیقت، نمایندگی، بکی‌کردن، جمع‌بستن، اقتدارگرایی، مطلق‌گرایی، تمامیت‌خواهی، مذهب، مسیح‌باوری، مهدویت و غیره... به هر شکلی می‌شود. این آنی است که ما «سیاستِ واقعاََ موجود» می‌نامیم که همواره از دیر باز تا کنون مسلط و حاکم بوده و هست. مقابله‌ی فکری و عملی، فلسفی و سیاسی، با چنین بینشی از سیاست تکلیف‌کنونی هر رهایی‌خواهی است.

دیگری، بینشی است که «سیاست» را امر «همگان»، در چندگانگی‌شان، به رسمیت می‌شناسد. چون مشارکت برابانه و مستقیم همه (دموکراسی مستقیم)، به‌ویژه طردشدگان، برای اداره‌ی امور خود در شهر، کشور و جهان، در کثرت و بسیارگونگی‌شان، در هم زیستی و هم‌ستیزی‌شان، در اتحادها و تضادهای‌شان، در جنبش‌ها و رخدادها و در مبارزه برای رهایی‌شان. «سیاست» در این بینش، به‌طور اساسی، امر عموم است و نه امر خاص، خواص، طبقه، برگزیدگان، نخبگان، دولت و حزب-دولت. در این بینش، «سیاست»، که در چنین مفهومی نادر است، نام دیگر «نه حکومت کردن و نه زیر حاکمیت قرار گرفتن»، «برابری»، «انجمن آزاد انسان‌ها» (مانیفست کمونیست) و «رهایش بشری» می‌شود. در این جا، «سیاست» یعنی جنبشی بی‌پایان (آغاز یا پایانی برای تاریخ در کار نیست)، جنبشی بر ضد سلطه‌ها: مالکیت، سرمایه، دولت، حزب... مبارزه‌ی اجتماعی و سیاسی در پرتو چنین بینشی از سیاست تکلیف‌کنونی دیگر هر رهایی‌خواهی است.

فلسفه در خدمت سیاست رهایی‌خواه، فلسفه‌ای که باید شایسته زمانه‌ی ما باشد، و سیاستی که برای فرا رسیدن آن باید مبارزه و شرط‌بندی کرد، پرسش‌ها و پروبلماتیکی‌های بغرنجی را از هم اکنون طرح می‌کنند. بررسی این پرسش‌ها و احتمالاً پاسخ‌گویی به آن‌ها از توان و حوصله‌ی این نوشته خارج است. پاره‌ای از آن‌ها را تیتروار در ده بند می‌شماریم:

- مسأله قدرت سیاسی: تصرف قدرت یا نا- قدرت (نا-دولت)²⁰. قدرت تأسیس‌گر یا نیروی برکنارکننده.
- دولت‌گرایی یا زوال دولت. جامعه‌ی مشارکتیِ آزاد انسان‌ها.
- دموکراسی نمایندگی یا دموکراسی مستقیم.
- زمان‌بندی سیاست: مرحله‌بندی مبارزات، «شامگاه بزرگ» (انقلاب) یا جنبش بی‌پایان. انقلاب مداوم، پیایی.

- مسأله رخداد اتفاقی، نامنتظره و نابهنگام.
- مسأله «سوژه»: یکی، عده‌ای، طبقه‌ای یا بسیارگونه Multitude، بی‌سهمان جامعه²¹.
- تئوکراسی پنهان در سیاست، مسیحاباوری، اعتقاد به قدرتی برّین یا اندرباشی، برابری و خودمختاری.
- مسأله حزب راهبر، آوانگاریسم یا سازماندهی به گونه‌ای دیگر: جنبشی- مجمع عمومی - افقی- دموکراتیک.
- سوسیالیسم دولتی، توتالیتار و در یک کشور یا سوسیالیسم جهانی و رهایی‌خواه.
- مسأله مالکیت دولتی، خصوصی یا لغو مالکیت و کمونیسم: انجمن مشارکتی و آزاد انسان‌ها

تکلیف فعالان و متفکران رهایی‌خواه امروز این است که چالش با بغرنجی‌های زمانه خود را، در نظریه و عمل، در دستور کار خود قرار دهند، با درک این حقیقت که هیچ نسخه و پارادایمی پیش‌روی خود ندارند و در نتیجه باید سیاست‌رهای را در تئوری و پراتیکی نوین و به یاری فلسفه، در روند درازمدت مبارزه‌ی مشارکتی و جمعی، فکری و عملی، ابداع و اختراع نمایند.

مرداد 1397 - اوت 2018

شیدان وثیق

cvassigh@wanadoo.fr

www.chidan-vassigh.com

یادداشت‌ها

1- دولت، در هر جای این نوشتار، معادل État (به فرانسوی)، State (به انگلیسی) و Staat (به آلمانی) است، که شامل سه قوای اجرایی، قضایی و مقننه می‌شود. با حکومت اشتباه نشود که نزد ما معادل خارجی آن: Gouvernement است.

2- حاکمیت: Souveraineté (به فرانسوی)، Sovereignty (به انگلیسی) و Herrschaft یا Höchste Gewalt (به آلمانی).

?Badiou. Peut-on penser la politique

18- ژاک رانسییر در [معماریهای مدرن](#) : معماریهای مدرن : 23 ژوئن 1968، بر گرفته از [نشریه Vacarme شماره 48](#)، 2009. (رجوع کنید به سایت شخصی من).

19- مارتین هایدگر، درآمدی بر متافیزیک، با استفاده از ترجمه سیاوش جمادی در هایدگر و سیاست، انتشارات ققنوس، 1381، ص. 398. به زبان فرانسه، انتشارات گالیمار 1952، Gallimard، ص. 159.

20- نا - قدرت: Impouvoir. نا-دولت : Non-État به فرانسوی.

21 - برسهمان: آن‌های که هیچ سهمی در جامعه ندارند. رجوع کنید به بحث‌های رانسییر از جمله به فرازی از او در همین نوشته.